

بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَّا يَشْكُرُونَ (۳۸) يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَّا يَعْلَمُونَ (۴۰)

تفاوت تأویل حدیث و تأویل رؤیا

آن چه از آیه ۳۷ باقی ماند این است که تأویل حدیث با تأویل رؤیا فرق دارد. تأویل حدیث؛ یعنی تأویل حادثه‌ها. هم در ابتدای این سوره آیه ۶ هست که حضرت یعقوب می گوید: **وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**، بحث تأویل احادیث است و هم در پایان سوره در آیه ۱۰۱ دارد **رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**؛ پروردگارا تو به من ملک دادی و تأویل احادیث هم دادی. قریب به اتفاق ترجمه‌ها تأویل حدیث را تعبیر رؤیا نوشته‌اند. در صورتی که تأویل حدیث چیزی است و تعبیر رؤیا چیز دیگری.

حضرت یوسف تأویل رویا را بلد است ولی تعبیر حدیث هم بلد است.

تأویل حدیث؛ یعنی بازگشت و اول این احادوثه‌ها و حادثه به چیست؟ شما در مقطعی از تاریخ واقع شده‌اید که یک حادثه‌ای در آن اتفاق افتاده و این حادثه از یک جایی شروع شده و یک پیچ و خم‌هایی را رد کرده، رسیده به الان و از این به بعد یک جاهای دیگر می‌رود. این که این حادثه از کجا شروع شده و الان کجای داستان هستیم و به کجا می‌انجامد، به این تأویل حدیث می‌گویند؛ یعنی **تأویل حادثه‌ها**. این مثل همان کاری است که یک معبر خواب و یک سیاستمدار خبر می‌تواند بکند، منتها یک سیاستمدار این را با علم الدراسه

می‌گویند و تعبیر خواب هم همین‌طور است گاه تعبیر خواب ابن سیرین را نگاه می‌کنید و گاه تعبیر خواب چینی‌ها را نگاه می‌کنید. این‌ها غیر از چیزی است که حضرت یوسف در این جا می‌گوید: **ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي**؛ خدا به من آموزش داده است. این که یوسف این قدر **جزم اندیشی در تعبیر رؤیا** می‌کند غیر تعبیر رویایی است که به صورت مدرسی کسی می‌تواند برود یاد بگیرد؛ یعنی یکسری قاعده و قانون دارد و اصلاً هم جزمی نیست؛ مثلاً مگر پزشکی علمی جزمی است؟ آیا وقتی پیش پزشک می‌روید، او می‌گوید: جزمأ شما چنین مشکلی دارید و قطعاً دوایتان همین است؟! اصلاً این جور نیست؛ چون اگر اول به دندانپزشک بگویید دندانم درد نمی‌کند، برایتان پر می‌کند و دیگر برایتان عصب‌کشی نمی‌کند؛ یعنی براساس آن اطلاعاتی که شما دارید می‌دهید، او تصمیم می‌گیرد. این عدم جزمی‌نگری در تأویل رویا بیشتر هم هست؛ یعنی اگر پیش یک معبر بروید و تازه خوابتان خیلی صاف و روشن باشد، یک چیزهای با ظن و احتمال می‌گوید و بعد هم می‌گوید: برو ان شاء الله که خیر است، اما اگر خوابتان خیلی درهم و برهم باشد که شاخص آن را خواهیم گفت که اصلاً اعتنایی نمی‌کند، یا می‌گوید: نمی‌دانم، یا می‌گوید: اضغاث احلام دیدی، خوابی که دیدی به درد نمی‌خورد، خیالات خودت را دیدی

و..

تفاوت علم الهی و علم مدرسی

و این فرق دارد با کسی که خدا به واسطه علومی که به او می‌دهد، بتواند پیش‌بینی کند؛ یعنی موقعیت این حادثه و حادثه بعدی را بداند. این علوم مدرسی و **علم الدراسة** نیست، الهی و **علم الوراثة** است؛ یعنی کسی از کسی یاد نمی‌گیرد. وراثتی است و وراثت آن هم خونی نیست، جانی است؛ یعنی هر که جانش متحدتر باشد؛ برای همین می‌گویند: **العلماء ورثة الأنبياء**؛ یعنی هر کسی ارتباط روحی‌اش بیشتر باشد، بیشتر از این علوم بهره‌مند می‌شود. اصلاً فضای بحث علم در قرآن همین فضاست.

از آیه ۸ سوره زمر ببینید! **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ** وقتی انسان را یک گرفتاری می‌گیرد **دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ**؛ به حالت انابه و توبه خدایش را می‌خواند **ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ**؛ اگر از جانب خودش نعمتی عطا کند **نَسِيَ مَا كَانَ**

يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ؛ اصلاً یادش می‌رود که چه کسی را داشت می‌خواند (این حال عمومی خیلی‌هاست؛ یعنی کلاً گرفتاری هر آدمی را یاد خدا می‌اندازد) وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ؛ و برای خدا شریک گذاشتند تا گمراه بکنند از راه خدا قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا؛ برو با کفرت یک مدتی عشق کن! إِنَّكَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ؛ تو از اصحاب دوزخی.

عالمان شب زنده‌دارانند

حالا آیه بعد که بخش میانی و پایانی آن را به دانشگاه و حوزه ربط می‌دهند، نه به حوزه ربط دارد و نه به دانشگاه! و فکر می‌کنند که قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ آیا عالمان و غیر عالمان؛ کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند با هم مساوی هستند؟؛ یعنی آیا کسانی که واحد پاس می‌کنند و لیسانس با کسانی که واحد پاس نمی‌کنند و لیسانس و فوق لیسانس ندارند، برابرنند؟! در صورتی که فضای این آیه و آیات دیگر این چیزها نیست، بلکه دارد: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ؛ آیا کسی که متواضع و مطیع است أَنَاءَ اللَّيْلِ؛ در پاس‌هایی از شب سَاجِدًا وَقَائِمًا؛ به سجده و قیام می‌گذراند يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ؛ از آخرت خودش بیم دارد و به رحمت پروردگارش امیدوار است. این کسی که با این حالت خوف و رجا میانه‌های شب بلند می‌شود و به سجود و قیام می‌پردازد، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ آیا مساوی‌اند عالمان با غیر عالمان؟ این فضا نه ربطی به حوزه دارد، نه دانشگاه، بلکه این به نماز شب خوان‌ها ربط دارد.

همه ملاک‌های فضیلت به تقوی برمی‌گردد

آیه ۱۳ سوره مبارکه حجرات جزء محکمت قرآنی است و اگر ملاک دیگری آمد، باید به این ملاک برگردد؛ چون ما دو تا ملاک نداریم که یکی تقوی است و دیگری علم است! اگر در این آیه معروف آمده: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ ما شما را ذکر و انثی؛ زن و مرد کردیم، شعوب و قبائل کردیم. یک عرب شد و یکی کرد، همه برای این بود که لِتَعَارَفُوا؛ همدیگر را بشناسید.

اگر قرار بود همه شکل هم باشند، کسی کسی را نمی‌شناخت اما ملاک **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ** است. اگر یک ملاک دیگری در قرآن رو شد باید به این ملاک برگردد.

کسب علم با تحصیل و کسب علم با تزکیه

در بحث عالم و غیر عالم هم یکسری علوم هست که خداوکیلی اگر بهره‌ای نداریم، لااقل نفی نکنیم. علمی هست که فقط با تزکیه و جلای نفس اتفاق می‌افتد، جلای آن هم وقت دارد. وقت و بی‌وقت نیست! مثل این که ساعت ۴ صبح تمرین آواز نمی‌کنند و ۶ بعد از ظهر می‌کنند، تزکیه نفس هم برای خودش وقت دارد و وقت آن هم شب است. آن تزکیه نفسی که اتفاق بیفتد، یکسری علوم هم اتفاق می‌افتد؛ چون تمامی علمی که در انبیاء هست، وجود دارد ولی وجود ما با وجود انبیاء **هم‌فرکانس** نشده؛ یعنی اگر وجود ما با معارف قرآن هم‌فرکانس شود، نه این که فقط بدانیم! ما هم چنان معارفی را می‌گیریم.

موسی‌ای نیست که دعوی انا الحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

این‌ها یکسری علوم دیگر و از سنخ دیگر است، به همان طبع‌ها هم ربط دارد. جزمی و قطعی هم هست و مثل این آفتاب دیدنی است برای کسی که این اتفاق برایش بیفتد^۱.

در داستان مناظره چینی‌ها و رومی‌های در دفتر اول مثنوی، مولوی می‌گوید: چینی‌ها و رومی‌ها یک مسابقه نقاشی برگزار کردند. این‌ها دو اتاق روبروی هم گرفتند که نقاشی کنند. بعد چینی‌ها هی می‌آمدند از خزانه‌داری رنگ می‌گرفتند ولی رومی‌ها رنگ نمی‌گرفتند.

چینیان گفتند ما نقاش‌تر	رومیان گفتند ما را کر و فر
گفت سلطان امتحان خواهم درین	کز شماها کیست در دعوی‌گزین
چینیان و رومیان بحث آمدند	رومیان از بحث در مکث آمدند
چینیان گفتند یک خانه به ما	خاصه بسپارید و یک آن شما
بود دو خانه مقابل در به در	زان، یکی چینی سِتَد رومی دگر

چینیان صد رنگ از شه خواستند

شه، خزینه باز کرد آن تا ستند

هر صبحی از خزینه رنگ ها

چینیان را راتبه بود از عطا

رومیان گفتند نی لون و نه رنگ

درخور آید کار را جز دفع زنگ

(این‌ها سنباده گرفته بودند و فقط دیوار مقابل را صیقل می‌زدند)

در، فروبستند و صیقل می‌زدند

همچو گردون ساده و صافی شدند

چینیان چون از عمل فارغ شدند

از پی شادی دهل‌ها می‌زدند

شه درآمد دید آن جا نقش‌ها

همی ربود آن عقل را وقت لقا

بعد از آن آمد به سوی رومیان

پرده را برداشت رومی از میان

عکس آن تصویر و آن کردارها

زد برین صافی شده دیوارها

هرچ آن جا دید اینجا به نمود

دیده را از دیده خانه می‌ربود

رومیان آن صوفیانند ای پدر

بی ز تکرار و کتاب و بی هنر(هیچ درس و مدرسه‌ای ندارند)

لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها

پاک از آز و حرص و بخل و کینه‌ها^۲

به هرجهت این علوم فقط در دل صاف می‌زند و دلیلش هم این است که آیه می‌گوید: **أَمَّنْهُ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ**

سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ، بعد می‌گوید: **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**؛ این

علمی از نوع علم الوراثة است و در دل صیقلی وجود دارد. وقت آن هم شب است و وقت دیگری هم ندارد! بنا

نیست که اگر شما برنامه‌تان را عوض کنید، خدا هم برنامه‌اش را عوض کند! این طور نیست که بگویید ما به

جای ۱ نصف شب، می‌خواهیم ۸ صبح بیدار شویم، خدا هم بگوید: باشد! ما هم به جای آناء اللیل می‌گوییم، آناء

الصبح!

اگر ملاک رنگ باشد، قرآن جماد و حیوان و انسان را یکی می‌گیرد

به هر جهت این تصویری که از علم در قرآن می بینیم غیر تصویری است که از علم knowledge می بینیم که این بیشتر شبیه ناله است! که به آن سواد گفته می شود و سواد؛ یعنی سیاهی! و واقعاً محتوایش جز همین چیزی نیست! ولی قرآن **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** (فاطر: ۲۸) را در فضایی مطرح می کند که اگر بنا به این بدن و این رنگ و در و دیوار باشد، قرآن همه را با هم یکی می گیرد. قبل از همین آیه دارد: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا**؛ نمی بینی که این آبها از آسمان آمد و یکسری میوه با رنگهای مختلف فرو فرستاد **وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ**؛ در کوهها هم یکسری راههایی به رنگ سفید و قرمز و سیاه پر کلاغی (ریشه اش غراب است) که رنگهای مختلف دارند. **وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ**؛ آدمها و جنبندها و چهارپایان، همه را یکی می کند! یعنی اگر آدم به رنگ است که او هم مثل بقیه موجودات رنگهایش مختلف است و بعد دارد: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**؛ فقط علما از خدا خشیت دارند (ترس آمیخته با احترام)، پس اگر بحث ناس است که او با سنگها، میوهها، جنبندها و چهارپایان مشترک است، ولی اگر یک چیز دیگری هست، آن چیز دیگر است که می شود انسان که او عالمی است که از خدا بیم دارد و وجود خاصی است.

پس این **مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي**، تعبیرهای معمولی ابن سیرین و ... نیست و شاهد آن هم بعداً در آیات می آید که وقتی طرف می گوید: من دروغ گفتم، می گوید: **خَيْر! قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ** (۴۱)؛ همین که گفتم.

تأویل در هر مقام معنای خاصی دارد

(سؤال) در آیه ۳ آل عمران دارد: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** تأویل یک معنایی دارد که در هر جا پیاده شود. اگر **تأویل حادثه** بشود یک معنا دارد. اگر **تأویل خواب** بشود معنای دیگری دارد و اگر **تأویل قضا** بشود معنای دیگری دارد و اگر **تأویل آیه** بشود معنای

دیگری دارد که این بحث مفصل قرآنی دارد که اول باید معلوم شود که محکم و متشابه در قرآن چیست؟ راهکار پیدا کردن آن چگونه است؟ چرا خدا در قرآن متشابه گذاشته؟ که بگوییم این آیه به آن آیه محکم برمی‌گردد.

فال نیک و بد!

تفأل هم یک بحث دیگری است که گفته‌اند: **تَفَالُوا وَلَا تَطْتِروا**؛ فال بد نزنید و هرچه اتفاق افتاد بگویید خیر است! هر خوابی دیدید بگویید خیر است. هرچه شد بگویید: به به! این‌گونه برخورد برای ادامه دادن کار مهم است. این نیست که عالم سازوکاری دارد و ما شناسنده کار این عالم هستیم! بلکه تصور ما از این عالم و این که شما چه جوری فکر بکنید هم، جزء سازوکارهای خود این عالم است؛ یعنی آدم‌هایی که خیلی از حوادث می‌ترسند، با این که خیلی هم دقت می‌کنند، آخر هم آن حادثه دامنه‌شان را می‌گیرد! و این معنا را در روایت هم داریم. گاهی انسان کلاً با این سیستم با عالم برخورد می‌کند و گاهی راجع به چیزی تصویری عقلایی دارد که مثلاً من در این دریای طوفانی نی‌رم. آدم عاقل در دریای مواج نمی‌پرد ولی کسی که می‌گوید: بیرون بروم تصادف نکنم. این همه‌اش دارد این را مرور می‌کند. خود این فکر و این تطیر کار دست خیلی‌ها می‌دهد و آخرش برایش اتفاقی می‌افتد که از آن می‌ترسید.

(۳۸): ... مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يَشْكُرُونَ *

علامه در ذیل این آیه دو خط می‌نویسند به این مضمون که این یعنی نه این که عصمت انبیاء اختیاری نیست و به عصمت مجبورند، بلکه شرک سزاوارشان نیست. توضیح این‌که:

نفی شائیت و نفی حق

یک کلیدواژه «مَا كَانَ لِ» در قرآن وجود دارد و بسیار هم هست. **مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ**؛ یعنی شرک بر ما راهی ندارد **مِنْ شَيْءٍ**؛ **مِنْ** «من زائده» است و برای تأکید می‌آید و درواقع؛ یعنی ماکان لنا ان نشرك بالله شيء.

اگر بگوییم ما تعلم؛ یعنی نمی‌دانی ولی اگر بگوییم: ما کنت تعلم؛ یعنی تو کسی نیستی که بدانی. خداوند به پیامبر می‌گوید: **وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ** (نساء: ۱۱۳)؛ خداوند یک چیزهایی به تو یاد داد که اصلاً تو آنی نبودی که بخواهی این حرف‌ها را بفهمی! و خطاب به همه انبیاء می‌گوید: **مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** (بقره: ۱۵۱)؛ شما اصلاً آنی نبودید که بخواهید این حرف‌ها را با فکر و درایت خودتان بفهمید! وقتی «کان» می‌آید چنین معنایی می‌دهد؛ یعنی **نفی شأنیت** می‌کند. حالا اگر بشود «ما کان ل» و در آیاتی که سبک فقهی دارد، بیاید، به معنی **نفی حق** است؛ یعنی طرف حق ندارد این کار را بکند، نه این که بلد نیست آن کار را انجام بدهد؛ مثلاً در ص ۹۳ آیه ۹۲ سوره نساء دارد: **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً**؛ مؤمن حق ندارد مؤمن دیگر را بکشد مگر خطئی و سهوی. این جا باید «وما کان ل» را معنی کرد به این که «حق ندارد». جایی هم واضح است که یعنی شأن و شرافتش را ندارد؛ یعنی سزاوار نیست چنین کاری را بکند؛ مثلاً در ص ۳۰۷، سوره مبارکه مریم: آیه ۳۵ **مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ**؛ به این معنا نیست که خدا حق ندارد بچه‌دار شود بلکه بحث نفی شأنیت است؛ یعنی اصلاً شأن خدا این نیست که بخواهد بچه‌دار شود. اگر کسی بخواهد بچه داشته باشد این قید اوست و او را محدود می‌کند؛ یعنی خودش یک چیز می‌شود و بچه چیز دیگری می‌شود و دیگر آن خدای نامحدود لایتناهی نیست؛ چون تناهی در او پیدا می‌شود، بلکه یعنی اصلاً سزاوار یک خدا نیست که بخواهد بچه داشته باشد. **سُبْحَانَهُ**؛ خداوند از این چیزها منزّه است **إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**؛ اگر امری را تمام بکند، یک «کن» بگوید «فیکون» می‌شود؛ چون همه سپاه و ستاد خدایند و وقتی چیزی بگوید، انجام می‌شود و کسی هم جلو دار او نیست. در این آیات معنا روشن است ولی آیاتی است که متشابه است که برای دریافت معنی آن باید به محکّمات برگردد؛ مثلاً اگر بگوییم «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَسْرِقَ»؛ بستگی دارد این را چه کسی بگوید. اگر یک آدم معمولی این را بگوید؛ یعنی که ما حق دزدی نداریم اما اگر یک آدم مهذب بگوید؛ یعنی اصلاً شأن ما نیست چیزی بدزدیم.

محکّمات فضای کلی آیات را تعیین می‌کند

حالا این که محکمت را چگونه تعیین می کنند، فضاهای کلی آیات این را تعیین می کند. باید بگردیم و محکمت این آیات متشابه را پیدا کنیم. در سوره یوسف دارد: **مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**؛ این معنی اش این نیست که بدمان نمی آید مشرک بشویم، ولی ما حق نداریم مشرک بشویم! بالاخره خدا جلوی ما را گرفته، ما نمی توانیم و بلد نیستیم! که اگر این جوری معنی کنیم با یکسری از اسرائیلیات که در داستان انبیاء هست، سازگار می افتد. در این روایات انبیاء آدم های بدسابقه ای هستند و حتی از آدم های معمولی پایین ترند. این که ما حق نداریم مشرک بشویم، یا این که شرک در ما راهی ندارد و خدا جلوی شرک ما سنگ اندازی می کند.

اما اگر با کل فضاهای قرآنی بسنجیم و این تهذیب نفسی که تا این جا از حضرت یوسف سراغ داریم و اوست که دارد می گوید **مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**؛ چنان چه عبارت «ما کان لنا ان نسرق» برای ما هم چنین معنی ای بدهد که اصلاً کلاس ما به این نمی خورد که ضبط ماشین بدزدیم! اما عبارت «ما کان لنا ان نکذب» برای ما این معنا را نمی دهد که شأن ما نیست که دروغ بگوییم. مایی که بدمان نمی آید مردم را بیچانیم! و وقتی از ما می پرسند چند واحد پاس کردی؟ اگر ۸۰ واحد هم پاس کرده باشیم می گوییم ۱۰۰ واحد! یا مادر می پرسد، می گوییم دیگر این ترم، ترم آخر است!

آیه ۱۸ سوره مبارکه فرقان بسان آیه محکم است برای این آیات. گرچه اگر این آیات هم نبود از فضاهای قرآن خودمان همین ها را استنباط می کردیم. در این آیه درباره شرک می گوید: **قَالُوا سُبْحَانَكَ**؛ گفتند: منزهی تو **مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا**؛ تو آن ها را از کالاهای دنیا بهره مند کردی ... خطری که بیخ گوش بهره مندی از کالاهای دنیا است و این که به آدم برسند و بدهند آدم بخورد، بدانید که این دارد لبه به لبه **نَسُوا الذِّكْرَ** دارد حرکت می کند؛ یاد خدا را فراموش می کند **وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا**؛ و قوم هلاکت شده شدند.

مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا؛ وقتی در این مورد ماکان ل را با کلمه «ینبغی» باز می کند، واضح می کند که این جا نفی حق نیست، بلکه نفی شایستگی و شأنیت است، لذا در قرآن وقتی داریم در مورد حضرت یوسف بحث می کنیم؛ حضرت با تمام آن صداقت و پاکی که داشته و هیچ اشتباهی نکرده و هیچ کار بدی هم نکرده، ضمن این که گفته

وَأَلَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳)؛ خدایا اگر مرا برنگردانی، من یک کم گرایش پیدا می‌کنم؛ یعنی من به فضل الله حتی گرایش هم پیدا نکردم. کسی که هیچ گرایشی ندارد، جزء عباد مخلص است، لذا در این جا : مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ؛ باید این گونه معنا کرد، پس «ما کان ل» در آیات فقهی به معنی نفی حق و در فضای آیات اعتقادی و به خصوص صفاتی در مورد خدا و پیامبران دارد نفی می‌شود، به معنی شأنیت است.

(۳۸): ... ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

مشار الیه به نزدیک‌ترین جا برمی‌گردد و این ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ را خیلی‌ها برگردانند به تعبیر رؤیا، در صورتی که آن مطلب خیلی دور است، بلکه یعنی همین این که ما موحد هستیم مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا است. این توحید ما هم فضل خدا بر ما و هم بر مردم است. این توحید ما لطفی به گردن همه است که کسانی همیشه در این عالم هستند که دعوت به توحید می‌کنند. اگر همه روی دنیا می‌افتند، یک عده هم هستند که با نیت خالص دارند کار انجام می‌دهند و حضورشان فضیلتی برای جامعه است. وجود امام خمینی یک فضلی بود به گردن مردم، ضمن این که فضلی برای خودش هم بود.

وحی مختص پیامبران نیست!

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ؛ ولی اکثریت مردم شکر این نعمت‌ها را بجا نمی‌آورند که خدا این‌ها را توی زمین گذاشته و مردم باید بروند این‌ها را پیدا بکنند و راهشان را ادامه بدهند. چنانچه در همین سوره یوسف می‌بینید وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)؛ اکثری مؤمنین مشرکند. نه این که بت پرست هستند، ولی این که هیچ چیز، حتی عقل را شریک خدا نکنند و بشوند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا (فصلت: ۳۰)؛ کسانی که می‌گویند: ما برنامه‌مان را فقط از خدا می‌گیریم، اما چون اگر کسی بخواهد این حرف را بزند چوب می‌خورد، ثُمَّ اسْتَفَامُوا باید بایستد و استقامت کند. باید پای حرفش بایستد. این خیلی حرف بزرگی است که کسی بگوید: من برنامه‌ام را فقط از رب می‌گیرم! و استقامت کند، تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ؛ قلبش را می‌کنیم

فرودگاه ملائکه. **تَتَنَزَّلُ** در عربی؛ یعنی مدام ملائکه در قلب این‌ها فرود می‌آیند. **أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ**. در ترجمه‌ها نوشته‌اند که ملائکه به این‌ها می‌گویند؛ در صورتی که ملائکه به این‌ها چیزی نمی‌گویند، بلکه همین فرود آمدن ملائکه در قلب این‌ها علامتی از خودش بجا می‌گذارد و آن این‌که خوف و حزن را از دل این‌ها برمی‌دارد؛ یعنی از حوادث ناراحت نمی‌شوند.

همه با دو فرشته محافظ زاده می‌شوند

ما اینقدر خودمان را از پیغمبران جدا کردیم که همه وحی‌ها را به پیغمبرها نسبت می‌دهیم، در حالی که خدا گفته ما به آدم‌ها وحی می‌کنیم. ملائکه بر آدم‌ها فرود می‌آیند. اصلاً شما با دو ملک زاده می‌شوید و این دو شما را مراقبت می‌کنند. قدیمی‌ها می‌گویند: خدا بچه‌ها را نگه می‌دارد. قدیمی‌ها این چیزها را از پای منبرها شنیده‌اند. دیدید که به صورت عجیبی سر این بچه‌ها از کنار تیزی‌ها رد می‌شود. آیا دقت کردید ضربه‌هایی که این‌ها می‌خورند چقدر کم است؟! و حال آن‌که اگر به صورت طبیعی بخوانند ضربه بخورند، باید لت و پار شده باشند. این همان **مراقبت ویژه** است که دارد از این‌ها انجام می‌شود. این‌ها همان ملائکه‌ای هستند که کافی است در قلب بچه تصرفی بکنند و بچه اراده کند که سرش را برگرداند! نه این‌که دست او را بکشند و از خطر دور کنند! حالا شما بنشینید بگویید: نه! این‌ها قابل تحلیل فیزیکی است؛ چون گشتاوری ایجاد شده. البته اشکالی ندارد گشتاوری ایجاد شده ولی این‌که چه شده که این داشته با مغز می‌آمده، اما محافظت شده! این‌جا بحث **يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً** (انعام: ۶۱) است.

این **حفاظت ملکی** را همه می‌توانند داشته باشند به شرط **قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا**، همان‌طور که رزمنده‌ها داشتند که خدا پوست این‌ها را می‌کند و این‌ها استقامت می‌کنند و قلبشان می‌شود فرودگاه ملائکه.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ؛ اکثری مردم شکر نعمت فطرت و پیامبر را نمی‌کنند.

(۳۹): **يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**

این‌جا حضرت یوسف از موقعیت‌ها دارد استفاده می‌کند. کسی آمده تعبیر خواب بپرسد و از آیات معلوم است که او که در طولانی مدت در زندان بوده و با این‌ها داشته کار می‌کرده و خدمت می‌کرده و به آن‌ها رسیدگی می‌کرده، در این فرصت مناسب شروع می‌کند و اعتقاداتش را بیان می‌کند.

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ؛ همه ترجمه‌ها فارسی و انگلیسی این قسمت آیه را اشتباه ترجمه کرده‌اند الا یکی دو ترجمه از جمله ترجمه آقای انصاریان!^۴ در اصل «یا صاحبِ السجن» بوده و نون مثنی در اضافه افتاده است، ولی همه ترجمه کرده‌اند: ای دو رفیق زندانی من!

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ؛ یعنی ای دو مصاحب زندان؛ یعنی ای دو زندانی! و این نشانه طول مدت زندان است، نه رفاقت. به کسی مصاحب زندان می‌گویند که مدتی در زندان بوده است.

أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛ این که آدم رب متفرق داشته باشد، بهتر است یا یک خدای واحد پوشاننده؟

درباره **خَيْرٌ** نکته‌ای است: خیر یا اَخَيْرٌ است که همزه آن افتاده و شده خیر، یا صفت مشبیه است و به معنی برگزیده، لذا ترجمه این بخش این می‌شود که: آیا رب‌های متفرق را بیشتر می‌پسندید، یا خدای واحد قهار را؟

خدای پیامبران و خدای فلاسفه

زبان قرآن با زبان کتب کلامی و فلسفی متفاوت است. شما در یک استدلال نمی‌بینید که یک فیلسوف یا متکلم بگوید: فکر می‌کنید این بهتر است یا این؟ این را می‌پسندید یا این را؟ این را دوست دارید یا دوست ندارید؟ اصلاً یک کتاب استدلالی در این فضاها نیست. اما قرآن این صبغه و سیاق را ندارد. قرآن یک **کتاب هدایت** است. خدای قرآن با خدای فلاسفه فرق دارد. **خدای فلاسفه** یک خدایی است که کسی چنین خدایی را دوست ندارد! (من به عنوان مدرس فلسفه و این که رشته‌ام فلسفه است می‌گویم) این خدا یک خدای خیلی منزهی است که خیلی هم دور است و چنین خدایی را **يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ** (فصلت: ۴۴)؛ باید از فاصله دور او را صدا بزنید اما خدای قرآن یک **خدای انسان‌وار** است؛ یعنی اصلاً شبیه انسان است! خدایی که یک عده را مسخره

می‌کند: **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ** (بقره: ۱۵). خدایی که مکر می‌زند: **وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ** (آل عمران: ۵۴). خدایی که هوای آدم‌ها را دارد. نزدیک است و از رگ گردن نزدیک‌تر است: **وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** (ق: ۱۵). ارحم الراحمین است و گاهی غضب می‌کند: **غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** (ممتحنه: ۱۳). برای همین است که مردم خدای فلاسفه را دوست نمی‌دارند. کتاب‌های عقیدتی و دینی ما هم پر از خدای فلسفی و استدلالی خشک است. این خدا که دلی را به خودش نمی‌رباید. دلی را اسیر نمی‌کند. دلی را به چنگ نمی‌گیرد. حالا شما بگو «واجب الوجود ماهیتة إنیته» بعد می‌خواهید این حرف کسی را شب بلند بکنند؟! لذا میل به قرآن برای این است که برای شما خدای دیگری می‌سازد که آن خدا را واقعاً می‌شود دوست داشت. می‌شود عاشق آن خدا شد. آن خدا می‌تواند خواب را از چشم آدم بگیرد. آن خدایی که با دل شما می‌خواند، می‌توانی صدایش را بشنوی. می‌شود به اشک دیده نهال عشق به خدا را آبیاری کرد. این کارها را با خدای قرآن و خدای ادیان می‌شود کرد، ولی با خدای فلاسفه نمی‌شود! لذا می‌بینید حضرت ابراهیم، شیخ الأنبياء **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا** وقتی شب شد ستاره را دید **قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ** (انعام: ۷۶)؛ وقتی دید ستاره افول کرد گفت: اصلاً من این خدا را دوست ندارم! انگار قرآن حکمت و فلسفه را به اخلاق و عشق می‌دوزد. این آیه را از نگاه برهانی هم می‌شود، دید و برهان تنظیم کرد ولی در حرف فلاسفه واژه «دوست داشتن» نیست.

آدم خدای قرآن را واقعاً دوست دارد، در آن جا که می‌گوید: **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛** ای بنده‌ها از خدا نا امید نشوید **إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا؛** خدا همه گناهان را می‌بخشد **إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** (زمر: ۵۳). کجا خدای فلاسفه می‌گوید: بدو بیا! تو اگر قدم قدم بیایی من بدو بدو می‌آیم. نکند بروی قاطی این‌ها! این خدا خدایی است که آدم او را دوست دارد. حرف حضرت ابراهیم این است که من یک چیزی را که یک وقت باشد و یک وقت نباشد، دوست ندارم. یک چیزی که یک دم باشد و بتوانم با آن عشق کنم و یک بار به فکر من نباشد، من اصلاً دوستش ندارم. من خدایی را دوست دارم که در خوشی‌ها و مصیبت‌ها با او باشم. این **لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ** حرف فلاسفه نیست، حرف پیامبران است.

قرآن به بشر حق انتخاب می دهد

این که حضرت یوسف دارد به پسند شما رجوع می دهد که خداوکیلی شما این را می پسندید یا این را؟ آیا شما ارباب متفرق می پسندید که هر دم شما را این طرف و آن طرف بکشند؟ یا یک واحد قهار می پسندید؟ این که زمام خود را به چه کسی بسپارید، به پسند شما ربط دارد. انگار جلوی شما یک ویتترین گذاشته اند که جنس های مختلف دارد، شما کدام را می پسندید؟ خوب معلوم است که واحد قهار می پسندید! و بعداً می آید با آن ها بحث می کند.

آرامش در توحید و اضطراب در شرک

آیه اش را ببینید! **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** (زمر: ۲۹)؛ خدا مثال می زند یک آدمی را که در او چند تا **شریک ناسازگار** هست؛ یعنی ملک چند تا شریک ناسازگار است **وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ**؛ و یک نفری که در بست مال یک نفر است **هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا**؛ آیا این ها مثالشان یکی است؟ الان ما مثل سابق بت پرستی نداریم، ولی این که کسی خودش را در بست در اختیار دین بگذارد با کسی که به او بگویند: این جا حوزه بحث اقتصاددان هاست و دین هم نظر داده! این جا حوزه بحث روان شناس هاست، و دین هم نظر داده! اگر از او بپرسند مخالف دین شده چه؟ می گوید: شده که شده! چه ربطی به دین دارد؟ حوزه بحث روان شناسی و جامعه شناسی و جرم شناسی به دین ربطی ندارد!

خودتان را بگذارید جای کسی که در بست خودش را در اختیار معارف دین قرار داده، با کسی که خودش را در اختیار چند حوزه قرار داده! می بینید این آدم یک وجود تکه - پاره دارد. از این طرف می گویند: با نگاه روان شناسی این جور می شود. با نگاه جامعه شناسی آن جور می شود. با نگاه فلسفی این جوری در می آید. با نگاه دینی هم یک جوری در می آید غیر همه این ها! می بینید انگار آدم دارد از هم متلاشی می شود؛ چون اختیار دست N نفر است که یکی دارد این دستم را می کشد و یکی دارد آن دستم را می کشد.

آیه می گوید: کسی که شرکاء متشاکس و ناسازگار دارد و هر که دارد برای خودش حرفی می زند و او خودش را داده دست این حرفها؛ مثلاً در مورد امور جنسی نظری می دهند که با نظر رسمی دین مخالف است و می گوید: بالاخره دانشمندان به این جمع بندی رسیده اند! یا در اقتصاد نظری می دهند که با محکومات قرآن مخالف است، می گوید: بالاخره اقتصاد الان بر این اصول جاری است! و خواهش می کنیم که قرآن خودش را با ما تطبیق دهد.

دین اصولی دارد که با هر فضایی سازگار نیست

این حرف که باید قرآن خودش را تطبیق بدهد، حرف مفت است! چه کسی گفته دین برای هر فضایی حرف دارد؟ دین که یک توده خمیری شکل نیست که هر جوری ما بخواهیم باشیم، دین هم باید برای ما حرف داشته باشد! اگر همه ما یک کاری خواستیم بکنیم، دین خمیری شکل باید بگوید: من هم الان مثل شما می شوم! دین برای خودش یک ترکیب دارد. برای خودش امهات و کلیات دارد. یکسری فروع و اصول و قواعدی برای خودش دارد. نمی توانید بگویید: ای دین بیا خودت را با ما تطبیق بده!

می گویند: دین بعضی جاها کارایی ندارد! و راست هم می گویند! چرا؟ چون طرف هر کاری که خواسته کرده؛ یعنی در مقدماتش اشتباه کرده و با مقدمات و منطق قرآن پیش نیامده، حالا گیر افتاده! بعد می بیند احکام و معارف آن جا جواب نمی دهد! می خواهد معارف را از یک جای دیگر بگیرد و نه **إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ!**^۵

تا این فرهنگ که وقتی امیر المؤمنین ازدواج می کند و پیغمبر از او می پرسد از دخترم راضی هستی؟ می گوید: **نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ!** چه کمک خوبی برای اطاعت خداست! این با همه معارف و احکام و اخلاق هم جور در می آید. با هیچ معرفت دینی هم متناقض نیست ولی اگر فرهنگ یک چیز دیگر است، طبعاً با معارف دین هم سازگار نیست. اینقدر نگویند احکام و قرآن باید خودش را با ما وفق دهد، آدمها باید بروند خودشان را درست بکنند. مگر قرآن خمیر است؟

اولش حضرت یوسف می گوید: شما چه می پسندید؟ **أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ؛** ارباب متفرق خوب است یا واحد قهار؟

(۴۰): **أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ***

أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا؛ شما چیزی نمی پرستید مگر یک اسم های بی مسمما؛ اسم هایی که فقط شما اسم گذاشته اید و الا این ها چیزی نیست! این ها که محتوا ندارد. یکی از عبارات تکراری در قرآن **اسم های بی مسمماست.** یک فایل درست کردید اسمش را گذاشتید روان شناسی و جامعه شناسی.

علم بشری تنها در منطقه الفراغها حق ورود دارد

البته در جاهایی که **منطقه الفراغهاست** حرفی نداریم؛ چون یکسری منطقه الفراغهاست که دین راجع به آن ها نظر نداده. دین چارچوب را مشخص کرده و گفته در این چارچوب فعالیت کنید، فکر کنید و زحمت بکشید! علم بشری به دست می آید و خیلی هم خوب است، اما یکسری **اسم های بی مسمما** در مقابل دین پیدا شده (که خواهم گفت چه رگ و ریشه هایی داشته که این ها درست شده است!) ارباب متفرق درست شده که این ها یکسری آلهه هایی بودند و حالا مدل آلهه ها فرق کرده! وگرنه معارف باطنی قرآن سر جای خودش است. این هم مال آدم بی مسمماست. به قول قرآن وقتی **أَفْعِدْتَهُمْ هَوَاءً** (ابراهیم: ۴۳)؛ دلش بشود هوایش بشود، این انسان هست منتها بی مسمماست. **أَفْعِدْتَهُمْ هَوَاءً؛** یعنی شستشو مغزی؛ یعنی جانشان هیچی است. جان این ها را شستشو داده اند و هیچ جانی ندارد! یک چیز تو خالی است. در آن دلی که حقیقت انسان است، هیچ چیز وجود ندارد. این آدم پوچ و خالی دنبال خالی بندی است. می بینید اسمائی درست می شود؛ مثل تمدن، تفریح، زیبایی، چیزهایی که واقعاً اسم بی مسمما شده است؛ مثلاً در سیرک یک آدم دارد از حلقه های آتش رد می شود. که چه؟! و این جزء تمدن جدید است. این چه کاری برای شأن آدم است؟ گاهی کسی از باب **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ** (انفال: ۶۰) این کار را می کند و می خواهد در جبهه اگر آتشی برپا شد، بتواند رد شود و یک موقع محض

تفریح و اسم گذاشتن در رکورد گینس است! هی حیوان‌های بیچاره را مسخر می‌کنند. این اسم بی‌مسماست! **أَفْئِدْتُهُمْ هَوَاءً**؛ یعنی این آدم دنبال خالی‌بندی است. دنبال لیسانس و فوق لیسانس است نه حق.

معارف قرآن، تنها ارزش و بقیه اسم‌های بی‌مسمای

بگردید خودتان در پاسی از شب که این **أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا** که شما آن‌ها را اسم گذاشته‌اید کدام است؟ دنبال این اسم‌های بی‌مسمای در زندگی خودتان بگردید! وقت آن هم شب است و سر ظهر نیست! چرا این‌ها اسم‌های بی‌مسماست؟ چون خودتان بی‌مسمای هستید! هیچ دلیلی هم برای این‌ها ندارید که این‌ها چیزی است! امید که با ظهور حضرت **ارزش‌ها** به جای خودش برگردد و معلوم شود و اقلأ گفته شود که ارزش این است! آن قرآن ناطق بیاید و این قرآن را بخواند! بگوید: خدا رسماً دارد می‌گوید این‌ها ارزش است و این‌ها ارزش نیست **لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا** (زخرف: ۳۲)؛ این‌ها فقط برای این است که همدیگر را مسخر بکنید و ادامه می‌دهد **وَرَحِمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ** و یک آدم ارزشی بشویم، نه **أَفْئِدْتُهُمْ هَوَاءً** و آن موقع قرآن که **قَوْلًا ثَقِيلًا** است بشود یک وزنه سنگین: **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا** (مطففین: ۵)؛ ما یک قول ثقیل روی دوش تو گذاشتیم. معلوم است که قرآن **قول ثقیل** است و انسانی که با قرآن پنجه در پنجه بشود، نه این‌ها که فقط آیات را یاد بگیرد، و هرچه معارف قرآن بیشتر فرا گیرد او هم یک آدم سنگینی می‌شود.^۷

صلوات!

۱. منتهای مراتب ما می‌گوییم برج میلاد ارتفاع دارد. این ۴۰۰ و خرده‌ای برای کسی که این پایین ایستاده خیلی است ولی اگر کسی از بالای هواپیما آن را ببیند ارتفاعی نیست! اگر کسی از کره ماه نگاه بکند که اصلاً دیده هم نمی‌شود. این‌ها کسی غیبت نکند و دروغ نگوید و کمک به هم‌نوع بکند، این‌ها همه دین و همه قلیل انسانی نگیرید! بلکه چیزهای دیگری هم وجود دارد که آن‌ها برای خودش وقت دارد.

۲. خداوکیلی دفاتر مثنوی هنگامه‌ای است! این شعرهای جدید اسم خودشان را می‌گذارند شعر! و خودشان را با حافظ و مولوی مقایسه می‌کنند! ولی هیچ با هم قابل مقایسه نیستند این شعرای جدید با آن معارفی که آن‌ها دارند!

۳. این آیه در مورد دیه است که عبارات بسیار جالبی دارد. این‌ها می‌گویند اسلام خشونت‌طلب است، در این جا معلوم می‌شود که چقدر قرآن دقت کرده که از این خشونت‌ها اصلاً ایجاد نشود و جایی هم که بحث خشونت است فقاتلوا ائمه الکفر است؛ یعنی پیکار با ائمه کفر است؛ چون **إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ لَهُمْ** (توبه: ۱۲) نه این‌ها که لا ایمان لهم! چون پیمان حالیشان نیست، نه این‌ها که ایمان ندارند چون خیلی‌ها هستند که ایمان ندارند. این‌ها **پیمان و پروتکل و امضا نمی‌فهمند**. حرف قرآن این نیست که این‌ها ایمان ندارند پس بزنی بکشیدشان! آیه محکم این آیه ۸ سوره ممتحنه است: **لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخَرِّجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تُبْرُوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** که گفته این کسانی را که شما را از دیارتان اخراج نکردند و

با شما کاری ندارند، با این‌ها خوب باشید. به چین و اوگاندا چه کار دارید که هم‌کیش شما نیستند ولی نمی‌گویید به امریکا و اسرائیل چه کار دارید! نه! ما واقعاً با این‌ها کار داریم؛ چون این‌ها *إِنَّهُمْ لَأَبْغَاءٌ لَّهُمْ هَسْتَد*.

۴. من گاه به گاه از موقعیت ایشان دفاع می‌کنم چون که به خاطر لحن ایشان خیلی می‌گویند: ایشان بی‌سواد هستند! بعد از این‌که ایشان قرآن و نهج البلاغه و صحیفه و مفاتیح را ترجمه کردند، کلاس ایشان خیلی فرق کرد! الان خیلی حرف‌های ایشان پخته است و عجیب است که ترجمه‌های ایشان یکی از دقیق‌ترین ترجمه‌هاست. با این‌که بیشتر ایشان منبری است!

۵. نتیجه این می‌شود که در روزنامه‌های رایس را زن نمونه اعلام می‌کنند. وقتی زن نمونه رایس بشود، مقدماتی می‌خواهد. و آن وقت می‌خواهد این با یکسری معارف دینی و اخلاقیات و احکام هم جور دربیاید! خب نمی‌شود!

۶. طرف می‌نشیند از ۱۰ شب تا صبح چت می‌کند و این می‌شود از ویژگی‌های تمدن مدرن! که چه؟ اصلاً با که داری صحبت می‌کنی؟ تو چه محوری داری صحبت می‌کنی؟ معلوم نیست! یک بار در دانشگاه گفتیم خانم‌ها خیاطی یاد بگیرند و همه زدند زیر خنده! بحث این نیست که برو کاپشن بدوز! این‌که بلد باشی یک درز بدوزی! از هر زاویه‌ای هم که به آن نگاه کنی، خیلی هم خوب و هم درست و هم حق است! ولی می‌بینی این یک کار خنده‌داری است ولی این‌که بنشینند چهار ساعت چت بکنند، و مادرش به من بگوید شب تا صبح این دارد چت می‌کند و نماز صبحش هم قضا می‌شود، این دیگر اشکالی ندارد!

۷. درباره ربوبیت در سوره ابراهیم مفصل بحث کردیم.